

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این روایات همان طوری که مطرح شد نیازی دیگر به بازنگریش نیست، این روایات، روایات مشخص است، روایات دیگری هم در این زمینه داریم و این روایات همه دال بر یک مطلب هستند، همان طوری که قبلاً عرض شد، روایات در مقام بیان یک اصل عقلائی است. به طور کلی اغلب قواعد ما بر اساس اصل عقلائی پایه ریزی شده، سواءً اینکه روایات در مورد وضو و طهارت یا در مورد صلاة یا در مورد طواف و حج باشد و لذا می توان گفت که این اصل عقلائی که عبارت است از اصالة الصَّحَّة، این اصالة الصَّحَّة ریشه و منشأ برای قاعده تجاوز و فراغ است.

شکی نیست در اینکه عقلاء در افعال خودشان، به این قاعده صَحَّت تمسک می کنند و اگر معامله ای در بازار انجام بدهند، همیشه به این قاعده صَحَّت، بنا را می گذارند، و الا جای احتمال در هر حال باقی است، عملی را که انجام می دهند، احتمال خلاف را در او راه نمی دهند، گرچه احتمال عقلائی وجود دارد ولو به عنوان یک درصد و یا نیم درصد. اگر شخصی کاری برای آنها انجام بدهد، در این کار، فعل او را حمل بر صَحَّت می کنند، اگر شخصی کتابی را بنویسد، در تعریف این کتاب، مطالب او را حمل بر صَحَّت می کنند، این استفاده دلالت مکتوب بر مراد، این از همین جا نشأت می گیرد که احتمال خطا را در کتابت نفی می کنند و لذا بر طبق این کتاب، او را ملزم به اقرار می کنند، آن شخص نمی تواند من باب مثال بگوید شما باید احتمال خطا می دادید در این کتابت من، می گویند نه، این فعل شما در اینجا حمل بر صَحَّت است و وقتی که حمل بر صَحَّت شد شما ملزم به مفاد این خواهید بود و همین طور یک معامله ای که فرض کنید که در خارج کسی انجام بدهد، اگر یک معامله ای بکند و بعد یک تبعاتی این معامله اش داشته باشد، نمی تواند بگوید شاید معامله من، معامله باطلی بوده، من در بعضی از اجزاء و شرائط این معامله قصور کردم، دچار اشتباه و خطا شدم، می گویند نه، تو در وقتی که

این معامله را انجام می‌دادی به ظاهر عاقل می‌نمودی و عاقل به آن اصل اولی چون ذکر و شعور و ادراک دارد نسبت به فعل خود، پس بنابراین ملزم به تبعات آن هم خواهد بود. این را اسمش را می‌گذارند اصالة الصّحّه. آن وقت بر طبق این اصالة الصّحّه یک شرایطی را بار می‌کنند.

فرض کنید که اصالت صحّت در خود مبیع، اگر فرض کنید که شک داشته باشیم در اینکه مبیع سالم بوده یا سالم نبوده، اصالة الصّحّه حاکم است به جهت اینکه طرفین هنگام خرید توجهی به مبیع ندارند، یا اینکه فرض بکنید که شخص آن صیغه را که گفته، درست گفته یا خلاف گفته، اصالت الصّحّه است، چون شخص عاقل متوجه تبعات فساد صیغه و خلاف نیت و ما قصد در آنجا هست پس بنابراین حمل بر صحّت می‌شود و به طور کلی اگر ما سیره عقلانیه را در باب محاورات خودشان و در باب معادلات نگاه بکنیم می‌بینیم این قاعده اصالة الصّحّه که بعد از قاعده تجاوز و فراغ ما به آن می‌پردازیم، این در اعمال و حرکات و افعال آنها ساری و جاری است. بر این اساس می‌توانیم بگوئیم که قاعده اصالة الصّحّه بر استصحاب عدم تحقق موضوع حاکم خواهد بود یعنی در استصحاب عدم تحقق موضوع، فرض کنید حکم به عدم تحقق یک اثری از مکلفین نسبت به یک قضیه ای می‌شود. من باب مثال اگر شخصی یک معامله‌ای کرده باشد، ما شک بکنیم که آیا این معامله صحیح است یا صحیح نیست، در اینجا می‌گویند که استصحاب عدم تحقق صارف و استصحاب عدم تحقق مبدل، مبدل عین و عوض و معوض در ملکیت الطرفین، آن استصحاب در اینجا حاکم است، به واسطه استصحاب ما رفع آن اثر عقد را می‌کنیم از آن.

این مطلب مشهور، محل تأمل است، چون وقتی یک شخص معامله‌ای را انجام بدهد و یک صیغه‌ای را به کار ببرد، اصالة الصّحّه که همان اصل عرفی است، در آنجا، جایی را دیگر برای استصحاب باقی نمی‌گذارد، الا اینکه مورد، موردی باشد، شک، شک.....

.... استفاده می‌کنیم این است که قاعده تجاوز و فراغ، ما باید ببینیم که آیا این قاعده تجاوز عبارت است از یک قاعده من در آری شرعیه، به عبارت دیگر وضع، وضع شرعی دارد و به مقتضای وضع شرعی، محدوده شرعی دارد و تعریف شرعی دارد یا اینکه قاعده، قاعده عرفی است و اساس بر این قاعده عبارت است از همان لوازمات عرفی که بر این قاعده حمل می‌شود، آن اساس است. یعنی به توسعه و ضیق محدوده عرفی، توسعه و ضیق پیدا می‌کند این قاعده ما. شکی نیست که بیان اولی و لسان روایات هم دلالت بر این مطلب می‌کند. در یکی از این روایتها بود، ظاهراً روایت ابن ابی بکیر بود که در آنجا حضرت می‌فرمایند، هُوَ حِينَ مَا يَتَوَضَّأُ اذْكَرَ بَعْدَهَا، یا بعد الوضو، در اینجا حضرت

متذکر این اصل عرفی می‌خواهند بشوند. شخص عاقل در حین وضو، خب متوجه فعل خودش است، معنی ندارد خلاف انجام بدهد، وقتی که شخص عاقل می‌داند با این فعلی که انجام می‌دهد بری الذمه نمی‌شود درصدد رفع نواقص آن برمی‌آید و درصدد دفع خلل آن برمی‌آید، دیوانه نیست که بخواهد این فعل را انجام بدهد، وقتی که می‌خواهد وضو بگیرد، قبل از اینکه دست راست را بشوید، با توجه به اینکه شستن دست چپ، قبل از دست راست مبطل است، این که نمی‌آید این را انجام بدهد، پس بنابراین حضرت در اینجا این اصل عقلائی را می‌خواهند بفرمایند، هُوَ حِينَ مَا يَتَوَضَّأُ اذْكَرَ يَعْنِي نَبَايِدَ بِهٖ شَكَّ تَوْجِهَ بِشُود. شما در مورد معاملات خودتان چه کار می‌کردید، توجه می‌کردید؟ نه. حضرت می‌فرماید که عبادات هم بر یک نسق و بر یک وتیره است مانند معاملات، مانند مسائل عرفی و خداوند متعال همان گونه در عبادات و غیر عبادات از مسائل شرعی، معاملات، عمل می‌کند که شما در مسائل عرفی به آن عمل می‌کردید، اصل، اصل واحد است. اصل تجاوز و فراغ که مترتب بر اصالة الصحه است، این یک اصل عقلائی است، اصل متعارف عرفی است.

بناءً علی هذا نکته‌ای را که ما در اینجا می‌توانیم استفاده کنیم - قبلاً هم عرض کردم و آن مسأله بسیار مهم و دقیقی است که در همه ابواب فقهی و مبانی اصولی ما به درد می‌خورد - این است که ما باید مجاری این اصول عملیه را به دست بیاوریم، ما باید بدانیم این اصول عملیه، مانند استصحاب و برائت و اصول لفظیه و اینهایی که در مقام استنباط، یا در مقام اتیان فعل در مقام شک، چه مربوط به مجتهد، یا مربوط به غیر مجتهد که مقلد است؟ که مقام، مقام استنباط است، مربوط به مکلف و مقلد در مقام؟، مانند اصول عملیه، استصحاب و برائت یا مثلاً اصالة الاباحه و حلّیت که این‌ها مربوط به مقام فعل است، در این‌ها ما باید [بدانیم] که شارع مبنای جدایی از مبنای عرف ندارد یعنی به همان ملاکی که عرف در اینجا - این را چند مرتبه هم تا به حال عرض کردم، دوباره در اینجا دارم تکرار می‌کنم - همان طوری که عرف در کارهای روزمره خود در آنجا به استصحاب عمل می‌کند و استصحاب را دایره مدار اعتقاد و نیت و فکر خود نسبت به آن قضیه مستصحب لحاظ می‌کند، در شرع هم همین طور است، فرقی نمی‌کند. اگر یک شخصی نسبت به یک قضیه‌ای آنقدر ظن داشته باشد که آن ظن قریب به یقین است هیچ وقت نمی‌آید استصحاب لا تنقض الیقین بالشک را که پنج درصد احتمال خلاف می‌دهد در آنجا، حاکم بر این ظن متأخم به علم خودش بکند و اگر یک شخص نسبت به وجود آن شیء حدود صد، نود درصد، هشتاد و پنج درصد ظن دارد، هیچ وقت نمی‌آید آن احتمال خلاف که عدم؟ باشد بیاید استصحاب کند، مسأله در عرف هم همین طور است، در شرع هم همین طور است.

وقتی که شرع می‌گوید لا تنقض الیقین بالشک بل أنقضه بیقین آخر، یعنی شرع در اینجا می‌خواهد بگوید همان طوری که در ترتب استصحاب، در مسائل عرفیه، یقین، نه آن یقین به معنای صد در صد، بلکه یقین به معنای همان علم که عبارت است از انکشاف واقع ولو صد در صد هم نباشد، به این مقدار است، شما در مورد مسائل عبادی هم همین کار را باید انجام بدهید و همین طور صحبت در اصالة الاباحه و اصالة الحلیه و طهارت و اینها، استصحاب طهارت و اصالة الحلیه و الطهاره و اینها، اینها دایره مدار نظر عرف است، در یک جا عرف اصالة الطهاره جاری می‌کند و در جای دیگر جاری نمی‌کند. حالا ممکن است در یک جا، فرض کنید که شرع، در آنجا دایره را اضیق یا اینکه اوسع از دایره عرفی قرار بدهد اما من حیث المجموع همان طوری که استادنا المرحوم شیخ مرتضی حائری می‌فرمودند: اینی که شرع از خودش مبنا ندارد، مبنای شرع در محاورات خودش و در مسائل شرعی عبارت است از همان مبانی عرفیه و شد و ندر است که شارع بیاید در آنجا مبنا قرار بدهد الا در مقام رفع اختلاف.

فرض کنید که در مقام رفع اختلاف، یک کسی سفر را چهار فرسخ می‌داند، یکی سه فرسخ می‌داند، یکی پنج فرسخ می‌داند، شارع می‌آید می‌گوید ما سفر را چهار فرسخ می‌دانیم ایاباً و ذیاباً ثمانیه فراسخ بشود، این فقط در مقام رفع اختلاف است که شارع در بعضی از موارد می‌آید یک حد شرعی برای موضوعات قرار می‌دهد یا اینکه برای بعضی از مصالح، بعضی از مطالب عرفی را رد می‌کند مانند بعضی از بیع‌ها و اشتراک‌هایی که مورد نظر شارع، در اینجا نخواهد بود.

بناءً علی هذا آنچه که مهم است این است که ما بدانیم، در جریان اصول عملیه و اصول [لفظیه ملاک عرف است]، یعنی همان طوری که ما در اصول لفظیه به ملاکات عرف تمسک می‌کنیم برای احراز ظهور و اطلاق و عموم و خصوص و اجمال و ابهام و غیر ذلک، همین طور در اصول عملیه شرعیه، مدار، مدار عرف است و ما در جایی می‌توانیم از اصول عملیه استفاده بکنیم که عرف به ما اجازه بدهد، با این لحاظ استقرار سیره عقلائیه، حکم مقید و مبینی را دارد بالنسبه به اطلاقاتی که شارع در مقام جریان اصول عملیه دارد یعنی وقتی که شارع می‌گوید لا تنقض الیقین بالشک بل أنقضه بیقین آخر یا وقتی شارع می‌گوید کل شیء لک حلال حتی تعلم انه حرام، کل شیء لک طاهر حتی تعلم انه قذر و امثال ذلک چون مدار، مدار بیان و اظهار مبانی عرفیه است، پس بنابراین متفاهم عرفی همیشه حاکم بر اطلاقات شارع خواهد بود، یک وقتی شارع در مقام تصریح و نص است، یک وقتی شارع فقط در مقام بیان است، دیگر آن توسعه و ضیق را ما از جای دیگر باید متوجه بشویم، اینجاست که پای

متفاهم عرفی و فهم عرفی در میان می‌آید، بناءً علی هذا ما باید ببینیم مقام، مقام استصحاب عدم تکلیف است، مقام، مقام اشتغال و بقاء تکلیف است یا اینکه مقام، مقام اصالة الصَّحَّة است، لذا در اینجا شارع بعد از صلاة حکم به بقاء تکلیف نکرده، نه اینکه تعبدی است.

من یک وقتی از یکی از بزرگان شنیدم در اینجا که در مورد مسأله اصالة الصَّحَّة و جریان اصالة الصَّحَّة، قاعده لاتعداد را ایشان فقط انحصار به نماز می‌دانستند و می‌گفتند این فقط اختصاص به صلاة دارد، البته هنوز زنده هستند نه اینکه از دنیا رفته باشند، هنوز هستند، از یکی از افراد از علماء و از معاریف است، این اختصاص به صلاة دارد و لکن اگر ما با دقت بیشتری به مسأله نگاه کنیم، متوجه می‌شویم قاعده لاتعداد و به عبارت دیگر قاعده تجاوز و فراغ، حکومت بر استصحاب اشتغال ذمه و اشتغال تکلیف دارد، چون استصحاب اشتغال ذمه و اشتغال تکلیف، این مترتب است بر احتمال خطا و عدم اتیان مأمور به و قاعده صحَّت، نفی خطا و نفی احتمال عدم اتیان به مأمور به علی ما هُوَ الصحيح را در اینجا می‌دهد و به مقتضای تقدم تبعی و رتبی اصول عملیه نسبت به همدیگر در وقتی که اصالة الصَّحَّة در مورد تکلیفی جاری و ساری است، نوبت به احتمال عدم اتیان تکلیف و متعاقب آن، اشتغال ذمه و متعاقب آن، استصحاب اشتغال ذمه که عدم ادامه تکلیف است نمی‌رسد بلکه در اینجا ما باید با تمسک به اصالة الصَّحَّة، نفی احتمال کنیم.

بله، در جایی که اصل اتیان تکلیف مشکوک است، در جایی که اصل اتیان آن فعل مُؤْمَن یا مُنَجِّز در آنجا مشکوک است، در آنجا دیگر نوبت به اصالة الصَّحَّة نمی‌رسد، چون اصالة الصَّحَّة با فرض وقوع فعل است منتهی فعل صحیح یا فعل غیر صحیح، احتمال خطاء در فعل، آنجا اصالة الصَّحَّة می‌آید، لذا در وقتی که ما هنوز تجاوز نکردیم اصالة الصَّحَّة را نمی‌آوریم، چون وقتی عرف به یک کاری اشتغال دارد و هنوز از آن کار فارغ نشده و احتمال خلأ و نقص و نقصان در آن می‌دهد، آن را ترمیم می‌کند و بر همین اساس شرع هم آمده، قاعده تجاوز و فراغ را بعد از تجاوز از محل قرار داده. می‌بینیم این همین است. و این مسأله اصالة الصَّحَّة در مورد شک در اصل اتیان مأمور به و تکلیف نمی‌آید، چون اصالة الصَّحَّة بعد از فراغ از خود فعل است، قاعده استصحاب بقاء تکلیف در آنجا می‌آید، اگر ما شک کردیم که آیا نماز ظهر را خواندیم یا نخواندیم، استصحاب بقاء تکلیف می‌آید. اما اگر شک کردیم که آیا نماز ظهر را در وقت خواندیم یا در غیر وقت خواندیم، بالاخره ما در خود نماز شک نداریم، در شرائط و اجزاء شک داریم. اصالة الصَّحَّة در اینجا می‌آید. اصل این است که مصلی هنگام صلاة متذکر به شرائط است و مگر اینکه به نحو دیگری خلافتش ثابت شود. لذا اصالة الصَّحَّة می‌آید.

بله، اگر احتمال نقص و خلل و احتمال عدم الصحه به حدی قوی بود که اگر ما این مسأله را بر عرف عرضه می کردیم، عرف در اینجا حکم به اتیان مره ثانیه می کرد همان طوری که در محاورات و در تکالیف خودش انجام می دهد، آن وقت آنجا جای بحث است که آیا ما از این ادله یک همچنین اطلاقی را که دائره آن اوسع است از دائره عرف، استفاده می کنیم یا استفاده نمی کنیم؟ این در اینجا محل بحث است. آنچه که از روایات در این باب، استفاده می شود این است، اینی که در روایات داریم وقتی که شک می کنی بین دو و سه، شک می کنی در سجد، یک قدری فکر کن بین ذهنت به کدام یک از دو طرف تمایل دارد، همین جا نظر به عرف دارد، عرف وقتی که یک احتمال قوی در خلاف صحت برای او محرز بشود او دیگر به اصالة الصحه تمسک نمی کند بلکه دوباره برمی گردد و آن فعل را در مرحله ثانیه اتیان می کند یا ترمیم می کند، پس از اینجا ما استفاده می کنیم لسان ادله، اگر چه ادله هم نبود، خود مبنای عرف همان طوری که عرض شد، مقید دائره جریان اصول عملیه است و همین طور قواعد فقهیه، مضافاً الی ذلک که از خود لسان روایات در مورد شک، بعد از تجاوز از محل، این طور استفاده می شود که در صورتی که ظن به؟ ما غلبه کرد، فیها، والا حکم شک را شما در اینجا اتیان بکنید، این نکته در اینجا هست. بله، در بعضی از موارد هست که فرض کنید که شارع حکم به بطلان کرده مثل شک بین دو و سه و این حرفها که حکم در آنجا به بطلان است، ما در آنجا کار نداریم. بنابراین، این پایه و اصل اصالت فراغ و تجاوز، این برگشتش به اصالة الصحه عرفی است و اصالة الصحه منشأ برای این اصالة الفراغ و تجاوز قرار می گیرد. این هم یک مطلب.

مطلب دیگر اینکه، آیا تجاوز و فراغ، این دو قاعده است یا اینکه یک قاعده است؟

خب شکی نیست در اینکه قاعده فراغ را در مورد صحت فعل عنوان کردند و قاعده تجاوز را در مورد تجاوز از محل عنوان کردند نه در مورد صحت، یعنی بحث، بحث صحت نیست، در مورد فراغ، بحث، بحث صحت است، یعنی اگر از محل تجاوز کردی و داخل در فعل غیر شدی، در شک در صحت، قاعده فراغ می آید ولی در بحث تجاوز این طور نیست، بحث صحت را نمی کند، می گوید اگر از یک محل تجاوز کردی و داخل در غیر شدی، در اینجا بایستی که شما اعتنایی به شک نکنی، بحث صحت را مطرح نمی کند.

لذا در اینجا متعلق به شک را دو چیز قرار دادند، یکی در قاعده فراق متعلق شک، صحت فعل است، در قاعده تجاوز، متعلق شک، اتیان اجزاء است، به صحت فعل و اینها کار ندارد، البته عدم اتیان اجزاء لازمه اش عدم صحت فعل است و اتیان اجزاء، صحت فعل است، اما بحث در این است که آن

در خود اجزاء است و صحت به اصل فعل برمی گردد، به عبارت دیگر، قاعده فراغ بعد از اتمام از صلاة است من باب مثال، بعد از اتمام از یک فعل استقلالی است، اما قاعده تجاوز، بعد از فراغ از اجزاء است، تک تک اجزاء خود صلاة است، لذا متعلقش فرق می کند، آن متعلقش کل صلاة مشکوک است. آن متعلقش اجزاء صلاة مشکوک است.

اقوال در اینجا مختلف است: مرحوم نائینی کلامشان در اینجا حاکی از این است که، نه، اینها اصلاً یکی است. خب عبارات در اینجا مختلف است. بعضی از اعلام قائل به دوئیت بین این دو قاعده هستند که قاعده تجاوز برای خودش یک قاعده جدایی است، قاعده فراغ هم، یک قاعده جدایی است، آن مربوط به تمام فعل است، آن مربوط به اجزاء فعل است، الآن در بحث آمدند قاعده تجاوز و فراغ را یکی کردند، اما هر کدام برای خودش جداست. بعضی ها قائل به وحدت این دو قاعده شدند.

دلیلی که مخالفین وحدت این دو قاعده می آورند، امتناع اجتماع لحاظین است در استعمال واحد، دو لحاظ و دو مفهوم، در استعمال واحد از لفظ واحد، این اجتماع، امتناع دارد. شما عین را به دو عنوان و به دو مفهوم در استعمال واحد به کار ببرید، این محال است. ایتنی بعین منظور شما از عین، هم ماء باشد و هم فضّه باشد، خب این در اینجا محال است، باید ایتنی بعینین باشد آن وقت با ادله باشد، این مسأله انشاء الله برای فردا، چون نیاز به یک قدری صحبت دارد که آیا می شود یا نمی شود؟

سؤال: پس لذا ما اصول شرعیه نداریم، همه اصول بنا به فرمایش حضرتعالی عقلائی یا عرفیه می شود.

پاسخ: بله البته ممکن است بعضی از اصول شرعی هم باشد یعنی خود شرع جعل کرده باشد مثل خود صلاة، خود نفس عبادات و اینها....

سؤال: نه خود اصول عملیه عرض بنده بود

پاسخ: اصول عملیه، بله.

فرض کنید که یکی از مسائلی که من باب مثال شارع بیان می کند لا شک لکثیر الشک است، خب، لا شک لکثیر شک، این یک قاعده فقهی است دیگر، یکی از قواعد فقهیه، عدم اعتناء به شک در کثیر الشک است. اما واقعاً اگر ما این را لحاظ بکنیم، می بینیم این خودش یک قاعده عقلائی است. یعنی عقلاء در مورد کثیر الشک چه حکم می کنند؟ الآن در مسائل امروزی، یکی از راههای مداوای وسواس، وسواس، کثیر الشک است دیگر، یعنی شکی می کند که دیگران، این شک را نمی کنند، یکی از راههای معالجه کثیر الشک این است که به او می گویند آقا جان اصلاً تو به شکت اعتناء نکن، اصلاً

یکی از طرق درمانی وسواس و شک، همین است، و این یک سیره عقلائیة است دیگر. یعنی دقیقاً ما می‌بینیم شارع همین سیره عقلائیة را آمده در مورد صلاة یا در مورد صوم و غیر ذلک دارد انجام می‌دهد و به طور کلی در...،

فرض کنید که من باب مثال در عقد تا وقتی طرفین حق خیار دارند که مجلس، مجلس واحدی باشد، خیار مجلس تا چه وقت است؟ تا وقتی که طرفین در مجلس باشند، خب این یک سیره عقلائیة است، چون وقتی مجلس ترک شد، دیگر وقتی که [دوباره] آمدند توی مجلس، مردم دیگر این را، جلسه دیگر به حساب می‌آورند، این را مجلس عقد به حساب نمی‌آورند و مجلس عقد تا وقتی است که دارند با هم مذاکره می‌کنند ولو اینکه طرفین با هم معامله کردند اما تا از همدیگر متفرق نشدند، این، مجلس عقد به حساب می‌آید، می‌تواند به هم بزند، می‌گوید آقا جان راستی اینکه گفتیم فلان و این حرفها، حالا، یک خرده بیشتر روی آن فکر کنیم، عجله کردیم حالا بروم یک دفعه دیگر...، بر این اساس، اگر این مجلس آمد و امتداد پیدا کرد، مجلس، مجلس واحد است، متفرق هم نشدند، اما این مجلس امتداد پیدا کرد تا شب، عقد را صبح کردند، بعد می‌آیند شروع می‌کنند به بستنی خوردن و چایی خوردن، ول می‌کنند و یک قضایای دیگری مطرح می‌شود، می‌گذرد، ظهر هم ناهار می‌آید ولی مجلس متفرق نشده، این مجلس، دیگر مجلس واحد نخواهد بود، یعنی وقتی شارع می‌گوید خیار مجلس مادامی است که مجلس متفرق نشود، در اینجا بنای عرفی می‌آید این را محدّدش می‌کند، مقیدش می‌کند، به چه؟ به اینکه همان جهت عرفی را شارع دارد بیان می‌کند.

یا اینکه فرض کنید در مورد خیار حیوان هم ما می‌بینیم شارع آمده همین خیار حیوان را، چون حیوان تا سه روز خوب و بدیش معلوم می‌شود دیگر، می‌میرد، نمی‌میرد، مریض می‌شود، چه می‌شود، فرض کنید که تا دو سه روز مثلاً مشخص می‌شود که این حیوان ماندنی است یا می‌خواهد برود. غالب بلکه نود درصد قواعد و مسائل و اصول شرعیة و قواعد شرعیة را ما می‌بینیم همین مسائل عرفی تشکیل می‌دهد، یعنی همان عرف است، منتهی خب شارع می‌آید در اینجا گاهی اوقات برای عدم اختلاف که بعضی‌ها می‌گویند اینجایش چطور است، آنجایش چطور، کم و زیاد است، یک حدّی را شارع می‌آید در اینجا تعیین می‌کند، آن وقت در این گونه موارد، انسان باید مرجعش فقط عرف باشد، آن می‌تواند تعیین کند.

سؤال: مثل براءت شرعیة...

جواب: مثل براءت شرعیة،

سؤال: نداریم دیگر؟

جواب: داریم منتهی این متخذ از عرف است،

سؤال: وضع شرعی نشده، مبین است

جواب: بله، وضع شرعی نشده، لسان شارع...، بله اینها همه ارشادی است دیگر، اوامر ارشادی. یک بحث خیلی مهمی است انشاء الله بعد از ماه رمضان، حالا ما تا ماه رمضان این بحث لاتعداد را تمامش کنیم، بعد از ماه رمضان اصالة الصحه را می‌گوئیم و یک بحث بسیار مهم، بحث ارتداد است، بحث ارتداد، یک بحث بسیار مهمی است، البته من یک بار این بحث را کردم در مشهد و اصلاً در آنجا نظرمان، درست خلاف آنچه که الآن مطرح است، اینطور به نظرمان می‌رسید و خلاصه مطلب جوری است که برحسب نظره ابتدائیه به نظر می‌رسد این بحث ارتدادی که آقایان دارد می‌کنند اینها خلاف حکم عقل است. درست خلاف حکم عقل است و یکی از اشکالات مهمی که وارد می‌شود اصلاً بر احکام اسلام، به نظر می‌رسد برای این است که این بحث، درست مطرح نشده، فرض کنید که یک نفر شک می‌کند، خب شک می‌کند دیگر، و اعتقاد پیدا می‌کند که فرض کنید من باب مثال، پیغمبری نیامده! واقعاً اعتقاد پیدا می‌کند، به چه دلیلی بگذارند بکشندش؟ روی چه حسابی؟ واقعاً اعتقاد پیدا کند، اگر کسی واقعاً اعتقاد پیدا کند، فرض کنید من باب مثال، فلان حکم اسلام، این حکم، حکم صحیحی نیست، گرچه همه فقهاء بگویند هست و ضرورت دارد، واقعاً معتقدش بشود، خب روی چه حسابی بگویند مرتد است و بعد هم....؟ این یک مشکلی است که امروز جوامع روشنفکری، این مشکل را در ارتباط با مسائل اسلام دارند مطرح می‌کنند و انشاء الله من قصد دارم بعد از اصالة الصحه بعد از ماه رمضان اگر خدا بخواهد، این بحث ارتداد را بگویم.

سؤال:

جواب: احسنت! همان عناد است دیگر،

سؤال: یا اینکه مثلاً طرف در سنین جوانی نمازش را ترک کرده یا روزه‌اش را نگرفته، یعنی

جوئی بوده که دین برایش ملموس نبوده، مقید نبوده، یک اعمال خلافی کرده،....

جواب: بله مشکل است بگوئیم که آنها باید قضا کنند، حکم به قضا مشکل است،

سؤال: مصداق مکره است

جواب: بله، خب در یک جوئی قرار گرفته نمی‌داند، نمی‌فهمد،

سؤال: ما طهران شبها درس می‌خواندیم. می‌رفتیم آموزشگاه آنجا، معلم ما یک خرده تازه

مسلمان شده و اهل مسجد شده بود، درس دینی که می داد آن طرف، ما هم یک خرده سیاسی بودیم و یک خرده اشکال می کردیم، طرف ماند، فردا دیدیم یک زن سر لخت آمد و معلم دینی ما شد
جواب: چه کردند؟

سؤال: زن سر لخت، بی حجاب آوردند معلم دینی برای آقایان کردند
جواب: عجب! بهتر!

سؤال: من هم یک خرده دیوانه بودم می خواستم نگاهش کنم این جور می کردم، می خواستم اشکال کنم رویم نمی شد، به یکی گفتم تو برو بگو، گفت من نمی گویم، گفتم من خودم می گویم. گفتم خانم شما که معلم دینی هستید، این درس، درس امر به معروف و نهی از منکر است، خب شما طبق دستورات دین باید حجاب داشته باشید چرا حجاب ندارید؟ گفت آقا من در یک خانواده ای بزرگ شدم که دین سرش نمی شود لذا من هم حجاب ندارم
جواب: خب به او بگوئید حالا که سرت می شود.....
اللهم صل علی محمد و آل محمد